



## شمه‌ای از نواقص فرهنگهای فارسی

ابوالحسن نجفی

دریای آدریاتیک و نواحی بوسنه و هرزگوین پیش رفت و زبان اداری و ادبی ملت‌هایی گردید که زبان مادریشان فارسی نبود و در همه این بلاد فرهنگهای متعدد برای زبان فارسی نوشته شد، با اینکه الفاظ فارسی برای مردم این نقاط در حکم لغات «مشکل» بود، باز هم فرهنگ‌نویسان در برابر واژه‌هایی چون «آب» و «شیر» و «شغال» و «چنار» و بسیاری دیگر به همین اکتفا می‌کردند که بنویسند «معروف است» و دیگر هیچ.

فقط از آغاز قرن حاضر، یعنی از حدود سال ۱۳۰۷ شمسی به بعد بود که فرهنگ‌نویسان ایرانی، به پیروی از شیوه فرهنگ‌نویسی در غرب، شروع به تألیف فرهنگ‌هایی کردند به قصد آنکه همه لغات و ترکیبات مستعمل زبان، اعم از زبان شعر و زبان نثر و زبان محاوره را دربر بگیرد و علاوه بر آن، همه مقولات دستوری، اعم از اسم و صفت و فعل و ضمیر و قید و حرف اضافه و حرف ربط و اصوات را شامل شود و همراه آن شواهدی بیاید که نه از لغت نامه‌های پیشین بلکه از متون قدیم و جدید فارسی و تا اندازه‌ای از زبان محاوره مردم گرفته شده باشد.

نمونه‌های ممتاز این نوع فرهنگ نخست فرهنگ نظام، تألیف سیدمحمدعلی داعی‌الاسلام، و سپس فرهنگ پر حجم و پر شاهد

در آغاز فرهنگ را فقط برای آن می‌نوشتند که لغات و ترکیبات مشکل را، یعنی لغات و ترکیباتی را که در زبان روزمره دیگر به کار نمی‌رفت ولی در متون گذشتگان، خاصه در دواوین شاعران، همچنان باقی بود برای مردم عصر خود توضیح دهند. قدیمترین فرهنگ فارسی که به دست ما رسیده است، یعنی فرهنگ اسدی طوسی معروف به لغت فرس (قرن پنجم هجری)، فقط الفاظی را ضبط کرده که نه تنها در محاوره بلکه در آثار منثور مردم زمان او دیگر به کار نمی‌رفته است.

این شیوه تا قرنهای بعد همچنان ادامه یافت، فرهنگ‌نویس وظیفه خود نمی‌دانست که مثلاً لغاتی چون «باران» و «برف» و «خنده» و «گریه» و «مهمان» و «لشکر» و «پرسیدن» و «ریختن» و «دویدن» را تعریف کند، زیرا اینها را برای همه کس واضح و بدیهی می‌دانست. وانگهی واژگان فرهنگها، حتی مفصل‌ترین آنها، فقط شامل اسم و صفت و فعل بود و دیگر مقولات دستوری، مانند ضمائر و اعداد و قیود و حروف اضافه و حروف ربط، معمولاً جایی در این فرهنگها نمی‌یافت.

حتی هنگامی که زبان فارسی از سمت مشرق تا عمق هندوستان و آن سوی مرزهای چین، و از سمت مغرب تا سواحل

لغت‌نامه، تألیف علی‌اکبر دهخداست. به دنبال این دو فرهنگ عظیم، و بر همان سیاق، فرهنگ‌های کوچک و بزرگ دیگری تا امروز نوشته شده که مهمترین آنها فرهنگ فارسی تألیف دکتر محمد معین در شش جلد است (چهار جلد شامل لغات زبان و دو جلد شامل اسامی جغرافیایی و اعلام). در سال‌های اخیر، چند فرهنگ کوچکتر دیگر، با توجه به فارسی متداول امروز، عمدتاً برای استفاده دانش‌آموزان و دانشجویان، نوشته شده که همه، با وجود کاستیها و ناتمامیها و احياناً لغزشها، در حدّ خود مفید و کارآمدند.

امروز فرهنگ نویسی، به خلاف گذشته، بیشترین توجه خود را معطوف لغات رایج و «معروف» زبان می‌کند. هرچه بسامد یک لفظ، یعنی مقدار کاربرد آن در زبان، بیشتر باشد جای بیشتری در فرهنگ می‌یابد. برای نمونه می‌توان به فرهنگ‌هایی که امروز به انگلیسی و فرانسه و دیگر زبانهای غربی تدوین می‌شود مراجعه کرد. در این فرهنگها، کلمات معادل حروف اضافه و حروف ربط فارسی، مانند «از»، «به»، «در»، و «تا»، و «که»، و افعال رایجی چون «بودن» و «شدن» و «داشتن» و «گرفتن» و «گذاشتن»، از لحاظ تعدّد معانی و جایی که به شواهد هر یک از این معانی اختصاص داده شده است مهمترین بخش کتاب را تشکیل می‌دهد.

برای فرهنگ نویسی هیچ لفظی و هیچ معنایی بدیهی نیست. فرهنگ نویسی امروز مانند نیوتون در زیر درخت سیب است. چه چیز برای مردم جهان ساده‌تر و بدیهی‌تر از این بود که اشیا از بالا به پایین سقوط کنند؟ اما نخستین بار نیوتون، بر طبق افسانه شایع یا حقیقت واقع، پس از مشاهده سببی که از درخت بر زمین افتاد، با خود گفت که چرا این شیء به جای پایین آمدن به بالا نرفت. و این سرآغاز کشف قانون جاذبه عمومی بود. فرهنگ نویسی که فرهنگ زبان مادری خود را می‌نویسد همواره در معرض این تسامح قرار دارد که بسیاری از لغات و معانی را بدیهی بینگارد و نادیده از آنها بگذرد. برای اغلب فارسی‌زبانان هنگامی که در کتابی فی‌المثل به این عبارت برمی‌خورند: «کنج اِناق در رختخوابم دراز کشیده بودم که صدای درِ کوچه را شنیدم»، معنای «در کوچه» کاملاً روشن و بدیهی است. فرهنگ نویسی نیز به سادگی از آن می‌گذرد و توجه نمی‌کند که «درِ کوچه» اینجا به معنای «درِ خانه» است، یعنی «دری که روبه کوچه باز می‌شود» و البته در فرهنگ خود متعزّض این تفاوت معنایی نمی‌شود. اما بیگانگانی که فارسی می‌آموزند و مشکلات خود را عمدتاً با مراجعه به فرهنگ لغت حل می‌کنند و فارسی‌زبانان غیر ایرانی و حتی بسیار کسان که دور از مناطق مرکزی ایران و زبان رایج پایتخت پرورش یافته‌اند در فهم همین عبارت ساده دچار اشکال می‌شوند.\*

ما امروز برای زبان فارسی به فرهنگی نیازمندیم مشابه لاروس در زبان فرانسه و فرهنگ‌های يك جلدی و بستر در زبان انگلیسی و یا حتی المنجد در زبان عربی که نخست لغات و ترکیبات ساده زبان را نه تنها برای فارسی‌زبانان بلکه برای خارجیانی نیز که فارسی می‌آموزند، و عدّه آنها روزبه‌روز در سراسر جهان بیشتر می‌شود، وصف کند. فرهنگ نویسی که دست به این کار می‌زند باید در خود این تربیت و انضباط فکری را به وجود آورد که به لغات زبان مادری خود به چشم بیگانه غیر فارسی زبان بنگرد تا بتواند از بدیهی انگاشتن معانی برکنار بماند.

گذشته از ترکیب «درِ کوچه» که در فوق آمد، نمونه‌های بسیار دیگری نیز می‌توان ذکر کرد که از فرهنگ‌های فارسی فوت شده است. البته فرهنگ نویسی لازم نمی‌بیند که معنای افعال منفی را نیز ذکر کند، زیرا این کاری زاید است، و مسلّم است که هر کس، از بیگانه و اهل زبان، اگر معنای «گفتن» و «رفتن» و «نشستن» را بداند به آسانی می‌تواند معنای «نگفتن» و «نرفتن» و «نشستن» را نیز از آنها استنتاج کند. اما همیشه چنین نیست و فرهنگ نویسی باید هشیار باشد که بعضی از افعال در وجه منفی تغییر معنی می‌یابند. مثلاً هنگامی که به این عبارت برمی‌خورد: «سی و چهار سال خانه پدرم نشستم و فقط راه مطبخ و حمام را یاد گرفتم. آخر چرا نکردم در این سی و چهار سال هنری پیدا کنم؟» (زن زیادی، ص ۱۰۶)، باید توجه کند که «نکردن» در اینجا به معنای منفی فعل «کردن» نیست (زیرا در جمله فوق نمی‌توان آن را به صیغه مثبت برگرداند و معنایی مخالف معنای نخست از آن اراده کرد)، بلکه به معنای «غفلت کردن، کوتاهی کردن» یا «خطا کردن» است. در

#### حاشیه:

\* از جمله روزه لسکو (Roger Lescot)، مترجم زبردست بوف کور به زبان فرانسه، که باعث شهرت جهانی صادق هدایت شد، در عبارتی مشابه عبارت فوق، «در» را به معنای حرف اضافه گرفته و چنین ترجمه کرده است: «صدایی در کوچه شنیدم!» (La chouette aveugle, Paris 1953, p. 126) موارد دیگر از این نوع لغزشها در همین ترجمه به چشم می‌خورد، مثلاً در این جمله: «هیكلهای ترسناکی از در و دیوار، از پشت پرده، به من دهن کجی می‌کردند» ترکیب «در و دیوار» را به معنای لفظ به لفظ آن گرفته و جمله را به عبارتی برگردانده است که چنین معنی می‌دهد: «هیكلهای ترسناکی نزدیک در، روی دیوار، پشت پرده، به من دهن کجی می‌کردند.» (همان کتاب، ص ۱۸۳) و تقصیر مترجم چیست؟ آیا لااقل یکی از فرهنگ‌های فارسی نبایستی متعزّض این نکته شده باشد که «در و دیوار» نه به معنای «در» و «دیوار»، بلکه به معنای «همه‌جا» یا «همه‌چیز» است؟ این معنی جدید نیست و از قدیم، حتی در شعر، نیز به کار رفته است:

گر بگویم که مرا با تو سر و کاری نیست  
در و دیوار گواهی بدهد کاری هست (سعدی).

واقع، جمله آخر عبارت فوق را باید چنین معنی کرد: «آخر چرا غفلت کردم که در این سی و چهار سال هنری پیدا کنم؟»

هنگامی که از کاستیها و ضعفهای فرهنگهای موجود فارسی سخن به میان می آید، معمولاً مفردات یا ترکیباتی را که جایشان در فرهنگ خالی است در نظر می آورند. یکی از ایرانیانی که سالها در خارج اقامت داشت نقل می کرد که زمانی در دانشگاهی به تدریس زبان فارسی مشغول بوده و چون، بر طبق برنامه، می بایست به زبان رایج امروز بیشتر توجه کند برای این منظور داستانی از آثار نویسندگان معاصر فارسی، یعنی نفرین زمین، اثر معروف جلال آل احمد را انتخاب کرده که به زبان معیار امروزی و به نثری نسبتاً ساده نوشته شده است، اما در این کتاب به بیش از صد لغت و ترکیب برخورد کرده که هیچ کدام از آنها را در لغت نامه های موجود نیافته است. فهرستی از این لغات و ترکیبات فراهم کرده بود که پاره ای از آنها به شرح زیر است:

کفنی، تناس، صف دادن، سنفور، خشبی، آب نیسان، سرآوری، سنگه بن، گشت و گلا، سوقان کردن، به جزا آمدن، مشک اندازان، تَقْک، سوتال، جنجل...

می گفت که از فرهنگ فارسی معین و به طریق اولی از لغت نامه دهخدا توقع داشته که مشکلاتش را بکشایند، ولی متأسفانه لغات و ترکیبات فوق در آن دو فرهنگ و فرهنگهای دیگر نیامده بوده و چون از ایران دور بوده و به اهل فضل دسترس نداشته مشکلات او همچنان ناگشوده مانده است.

کاری آسان، و به دور از نیکخواهی، این است که در بهترین و کارآمدترین فرهنگ موجود فارسی، یعنی فرهنگ فارسی معین، به دنبال کمبودها بگردیم و بر آنها انگشت بگذاریم و خرده بگیریم که بسیاری از مصطلحات متداول و زبانزد فارسی زبانان در این فرهنگ نیامده است. از جمله، فقط در جلد اول، جای کلمات و ترکیبات زیر خالی است:

آجر فرش، آغبانو، آگردیته، آهن سفید، آریون (بیماری)، افشان (مثلاً «موی افشان»)، باتلاق، باربند، بازده، بانی، بُرهه، بُزی (مثلاً «ریش بز»)، بنیادگذار، بنیانگذار، پدیده، پروار بندی، پرونده سازی، پرهیب، پیشگفتار، تدفین، ترمه، ترور، تک خال، تلف، تماشاگر، تمامیت، تمایز، تنش، جاودانی، جمجاه، جهازیه، چشمگیر، حدیث نفس، حق کشی، حلاجی کردن (= بررسی کردن)، حیف و میل، خودشیرینی، و بسیاری دیگر...

حروف چینی از قلم افتاده باشد. به هر حال مؤلف یا ویراستار می توانسته است در چاپهای بعدی کتاب این کمبودها را به سادگی رفع کند. ضعف این فرهنگ و دیگر فرهنگهای موجود فارسی در جای دیگر است. در آن جاست که فرهنگ نویس معانی بعضی از کلمات، یا ترکیبات را بدیهی پنداشته و لازم ندیده یا اصلاً متذکر نبوده است که آنها را نیز در فرهنگ خود وارد کند.

از جمله این کلمات و ترکیبات به دو مورد در ذیل اشاره می کنیم. یکی ترکیب «آنهم» است که از ضمیر اشاره «آن» و قید «هم» تشکیل شده است، اما از ترکیب آنها در بسیاری موارد معنی یا معانی دیگری حاصل می شود که از جمع معنای آن دو واژه به دست نمی آید و ناچار باید جداگانه در فرهنگ تعریف شود. همه فرهنگهای این قرن معانی «آن» و «هم» را به دست داده اند، ولی هیچ یک از آنها متعرض «آنهم» نشده است.

مورد دیگر اسم یا قید «بالا» است که تعریف آن البته در همه فرهنگها آمده است. اما این کلمه در حالت اضافه، یعنی به صورت «بالای»، به مرور زمان از مقوله اسم و قید خارج شده و به صورت حرف اضافه در آمده و معانی دیگری یافته است. این حرف اضافه و تعریف آن نیز از نظر فرهنگ نویسان پوشیده مانده است.

### آنهم

۱) بخصوص، بویژه: «آرزو داشت تریاک سیری بکشد، آنهم در یک اتاق آفتابگیر». (نامه ها، ص ۷۵): «بالای دست خودش چشم نداشت کس دیگر را ببیند، آنهم کاکا رستم که روزی سه مقال تریاک می کشید و هزار جور بامبول می زد.» (سه قطره خون، ص ۴۵).

۲) وانگهی، بعلاوه: «تمام این پنج شش تا ده یک ماما دارد، آنهم کور است.» (نامه ها، ص ۸۰): «اول از او ایراد می گرفت، آنهم سر چیزهای جزئی.» (سایه روشن، ص ۶۱).

۳) فقط: «یکی دو نفر از شاگردهای تنبل با او گرم گرفتند، آنهم برای اینکه از روی تکلیفهای او رونویسی کنند.»

۵) برای خاطر، در راه: «مردم بالا [ی] عشق سروجان فدا می کنند.» (شکر تلخ، ص ۳۸۰)؛ «آدم بالای [ی] زنها سرش را هم ممکن است بدهد.» (بادها خیر از...، ص ۱۳۸).

۶) علی رغم، برخلاف، علیه: «بالای حکم کارگزینی کل چه کسی می توانست حرفی بزند؟ يك وزارتخانه بود و يك کارگزینی. شوخی که نبود!» (مدیر مدرسه، ص ۷)؛ «به من فرمان می داد و بالای حرفش هم حرفی نبود.» (سه قطره خون، ص ۸۲)؛ «اگر استاد به قناره ام هم بکشد حق ندارم بالای حرفش حرف بزنم.» (حاجی دوباره، ص ۷۱)؛ «يك دفعه نکند باهاش در بیفتی ها... ممکن است خوش نداشته باشد که پسر او ساش حرف بالا [ی] حرفش بیاورد.» (بادها خیر از...، ص ۲۳).

(زنده به گور، ص ۵۵)؛ «من هر وقت به دکتر مراجعه کردم از جنجال اتاقهای انتظار وحشت کردم. این همه مریض! آنهم در تهران! آنهم میان آدمهایی که... توانسته اند خودشان را به دکتر برسانند!» (زن زیادی، ص ۲۵).

۴) و آن: «فقط يك رفیق حسابی گیرم آمد، آنهم هوشنگ بود.» (نوشته های پراکنده، ص ۱۹۵)؛ «روی زمین يك امید فرار هست، آنهم مرگ است.» (سایه روشن، ص ۱۰۵).

۵) ببین! بنگر! (دال بر اعجاب و شگفتی): «پاشو، مرد! بجنب کاری پیدا کن. تو که دیگر از غلامرضا خان کمتر نیستی. ببین از وقتی بازنشسته شده چند جا کار برای خودش پیدا کرده. آنهم خانه و زندگیش! آنهم بچه هاش و پول توجیبی بچه هاش و نوه هاش! (بازنشسته، ص ۱۵)؛ «خواستم به هر وسیله شده با فاسقهای او رابطه پیدا کنم. آنهم چه فاسقهایی: سیرابی فروش، جگرکی، رئیس داروغه، مفتی، سوداگر، فیلسوف!» (بوف کور، ص ۶۵ و ۶۶).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### بالای

- ۱) برتر از، بالاتر از: «بالای سیاهی رنگی نیست.» (ضرب المثل)؛ «يك دم به نظرم رسید که تف بیندازم توی صورت معلم حساب. بالای سیاهی که رنگی نبود.» (پنج داستان، ص ۶۱).
- ۲) در پی، متعاقب، به دنبال: «يك بوقلمون برداشت به نیش کشید و چند تا قدح دوغ و افشره را هم بالای سر کشید.» (زنده به گور، ص ۱۱۴).
- ۳) مزید بر، اضافه بر: «این غم هم در عاشقی بالای غمهای دگر!» (شکر تلخ، ص ۳۲۱).
- ۴) بابت، برای خرید: «اگر کسی این گردن بند را از يك جواهر فروشی ایتیاغ کرده باشد تعجب نمی کنم که بشنوم سی هزار دلار بالای آن داده باشد.» (داستانها و قصه ها، ص ۱۸)؛ «از آن شکلاتهای فرنگی است، ها؟ حتمنی خیلی بالاش دادی؟» (بادها خیر از...، ص ۲۵۹)؛ «چه ماشینی! می دانی چقدر پول بالاش رفته؟» (همان کتاب، ص ۱۷۸).
- مآخذ شواهد (به ترتیب الفبایی عناوین کتابها)
- بادها خیر از تقییر فصل می دهند، از جمال میرصادقی، تهران، شباهنگ، ۱۳۶۳.
  - بازنشسته، از خسرو شاهانی، تهران، انتشارات تهران، ۱۳۶۸.
  - بوف کور، از صادق هدایت، ج ۴، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۱.
  - پنج داستان، از جلال آل احمد، ج ۲، تهران، رواق، ۱۳۵۶.
  - حاجی دوباره، از جعفر شهری، تهران، [بی ناشر]، ۱۳۵۶.
  - داستانها و قصه ها، از مجتبی مینوی، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۹.
  - زنده به گور، از صادق هدایت، ج ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۱.
  - زن زیادی، از جلال آل احمد، تهران، [بی ناشر]، ۱۳۳۱.
  - سایه روشن، از صادق هدایت، ج ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۱.
  - سه قطره خون، از صادق هدایت، ج ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۰.
  - شکر تلخ، از جعفر شهری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
  - مدیر مدرسه، از جلال آل احمد، ج ۳، تهران، کتابهای پرستو، ۱۳۴۵.
  - نامه ها، از بزرگ علوی، ج ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
  - نوشته های پراکنده صادق هدایت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۴.